




نوشتهٔ برندن اودانو هو

تصویرگر: پائولا مگلوین

ترجمهٔ شهاب‌الدین عباسی

فرهنگ‌نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۴۰۰



سفری
هزار فرسنگی
با یک قدم
آغاز می‌شود...

فهرست

مقدمه ۱۰

بخش ۱ : قدم گذاشتن در دل ناشناخته‌ها ۱۳

۱۵	شمارهٔ یک شگفتی
۲۵	شمارهٔ دو پرسش
۳۵	شمارهٔ سه شجاعت
۴۹	شمارهٔ چهار رؤیابینی
۵۷	شمارهٔ پنج بیداری از خواب
۶۷	شمارهٔ شش واقعیت
۷۷	شمارهٔ هفت من کجا هستم؟
۸۷	شمارهٔ هشت جدایی از حیوانات
۹۵	شمارهٔ نه یادآوری

بخش ۲ : کشف ردپاهای جدید اندیشه ۱۰۷

۱۰۹	شمارهٔ یک یک قهرمان متفاوت
۱۱۹	شمارهٔ دو انسان چیست؟
۱۲۹	شمارهٔ سه ثروت
۱۳۹	شمارهٔ چهار سیاست
۱۵۱	شمارهٔ پنج علم به خوب و بد

۱۶۱	شمارهٔ شش هوش مصنوعی (AI)
۱۷۱	شمارهٔ هفت معرفت
۱۸۳	شمارهٔ هشت غذای فکر
۱۹۳	شمارهٔ نه موسیقی

بخش ۳ : بازگشت به خانه برای شروع دوباره ... ۲۰۳

۲۰۵	شمارهٔ یک نشست (داژن)
۲۱۵	شمارهٔ دو مردمی هم‌نوا با طبیعت
۲۲۷	شمارهٔ سه هنر نقاشی
۲۳۷	شمارهٔ چهار عدم
۲۴۱	شمارهٔ پنج فراسوی تفکر
۲۵۱	شمارهٔ شش غلبه بر خویشتن
۲۶۱	شمارهٔ هفت دیدن
۲۷۱	شمارهٔ هشت بازگشت حیوانات
۲۸۳	شمارهٔ نه ماجراجویی از خانه تا زمین

۲۹۳

متفکران

۳۳۵

پی‌گفتار

مقدمه

به ماجراجویی در فلسفه خوش آمدید. این کتاب شما را به سفری ماجراجویانه در جنگل افسون‌شدهٔ ذهن‌تان دعوت می‌کند. با ورود به این جنگل، حس شگفتی در شما بیدار می‌شود و ممکن است احساس کنید باید از باورها و پندارهای همیشگی‌تان فراتر بروید. وقتی به خودتان اجازه می‌دهید چیزهایی را باور کنید که ممکن به نظر نمی‌رسند، این فرصت را پیدا می‌کنید که «کوله‌پشتی»تان را که پر از عادت‌های قدیمی چشم و ذهن‌تان است، به راحتی از روی شانه بر زمین بگذارید. خلاص شدن از این بار سنگین به شما امکان می‌دهد که خوشی و آزادی سفر سبک‌بار را تجربه کنید. حالا آماده‌اید اولین گام را در جنگل تاریک ذهن‌تان بردارید. هنگام ورود به این مکان شگفت‌انگیز تنها نیستید: قهرمانان متفکر ما، که در صفحات ۲۲ و ۲۳ منتظران هستند، شما را در هر قدمی که در این راه برمی‌دارید راهنمایی می‌کنند.

قهرمانان متفکر ما درست نمی‌دانند که اندیشه‌ها و رؤیاهایشان از کجا می‌آیند، و آیا این اندیشه‌ها و رؤیایا درست‌اند یا نه. آنها فکر می‌کنند برای روبه‌رو شدن با این شک و تردیدها باید یاد بگیرند چگونه سؤال کنند و چگونه برای خودشان فکر کنند. شجاعت و اشتیاق آنها به اینکه خودشان برای خودشان فکر کنند به این معنی است که آنها از اینکه مثل دیگران نباشند نمی‌ترسند. درواقع، آنها فقط هنگامی پی می‌برند که در مسیر درست کشف خود هستند که دست‌به‌کار شده باشند و متفاوت با دیگران فکر کنند و حرف بزنند. با این حال، آنها فقط سرگرم کشف کردن خودشان نیستند، بلکه برای کسب تجربهٔ جدیدی از کرهٔ زمین تلاش می‌کنند؛ یعنی جایی که همیشه در آن زندگی کرده‌اند اما هیچ‌وقت آن را کامل نشناخته‌اند.

قهرمانان ما با طبع جسور و پردل و جرأتشان، راه‌های جدیدی در اندیشه در برابر ما گشوده‌اند که می‌توانیم آنها را در پیش بگیریم. با این حال، ما این راه‌ها و ردّ پاها را دنبال نمی‌کنیم که شبیه قهرمانانمان

فکر کنیم، بلکه به ماجراجویی‌های آنها می‌پیوندیم تا شیوه‌های تفکر نو و جسورانه خودمان را خلق کنیم. قهرمانان ما در سفرشان، با شمار زیادی خدایان و انسان‌ها و حیوانات جالب روبه‌رو می‌شوند و به موقعیت‌ها و سرزمین‌های غریب پا می‌گذارند. هر چیز و هر کسی که در مسیر سفرشان قرار می‌گیرد، برایشان سرچشمه شگفتی بسیار است و وادارشان می‌کند که از نو ببینند و از نو فکر کنند.

وقتی ماجراجویی‌های این قهرمانان به پایان نزدیک می‌شود، آنها می‌مانند و تعمق در بسیاری چیزها. عجیب نیست که هرچه بیشتر یاد می‌گیریم و بیشتر درباره خودمان و جهان فکر می‌کنیم، پرسش‌های بیشتری برایمان پیش می‌آید. وقتی سفرتان به پایان می‌رسد، احتمالاً نسبت به ابتدای سفر آگاهی بیشتری از بینش‌ها و پرسش‌های فلسفی دارید، اما به‌نوعی متوجه می‌شوید که کمتر می‌دانید.

قهرمانان ما با اینکه وجودشان همچنان پر از پرسش و تردید است، آرام‌اند و تشویشی به دل راه نمی‌دهند. آنها آماده‌اند که ماجراجویی‌شان را دوباره از اول تا آخر پی بگیرند. آنها به تفکر ماجراجویانه ادامه می‌دهند چون می‌دانند شگفتی‌های عمیق‌تری در انتظار اکتشاف آنهاست.

پس وقتی وارد این کتاب می‌شوید، آماده باشید که در شگفتی‌های دنیا و اندیشه‌ها و رؤیاهای خود گم شوید. باید به استقبال سرگشتگی‌ها بروید! اگر خطر کنید و به پیشروی در جنگل ذهنتان ادامه دهید، سرانجام به فضای باز و روشنی می‌رسید که در آن اندیشه‌هایتان دنیای شما را روشن می‌کنند. همچنان جرأت به خرج بدهید و بدانید که به احتمال زیاد باز هم گم می‌شوید. ماجراجویی هرگز متوقف نمی‌شود!

بخش ۱

قدم گذاشتن در دل ناشناخته‌ها

*

من اندازه آنچه می‌بینم هستم
نه اندازه قدم...

آلبرتو کایرو

*

قهرمانان ما در آغاز ماجراجویی‌شان شجاعانه قدم در دل ناشناخته‌ها می‌گذارند. آنها از همان آغاز، هزارچهره می‌شوند؛ از یک دیدگاه به دیدگاه دیگر گذر می‌کنند و در ذهن حیوانات و انسان‌های داستان‌هایی که در پی می‌آید، جای می‌گیرند. اما توانایی تغییر شکل دادن، موهبتی نیست که فقط آنها از آن برخوردار باشند. شما هم از این قدرت بهره‌مندید که به کمک قوه تخیلتان شکل عوض کنید.

قهرمانان ما، به کمک توانایی‌شان در تغییر شکل دادن، جست‌وجوی خود را برای رسیدن به شناختی عمیق‌تر از خود و جهان آغاز می‌کنند. گاهی سرگردان می‌شوند و پی می‌برند که چقدر کم می‌دانند و با وجود این، شجاعانه قدم در دل ناشناخته‌ها می‌گذارند.

آیا آماده‌اید همراه با این قهرمانان، پا به درون ناشناخته‌ها بگذارید؟ یادتان باشد که ایرادی ندارد در جنگل اندیشه‌های خود گم شوید. سرگستگی را غنیمت بدانید و دست‌به‌کار شوید!



یک

قورباغه درچاه

*

کمی پیش از غروب آفتاب بود. نه ابری در آسمان بود و نه سایه‌ای روی زمین. فریدای قورباغه از ته چاهی که در آن بود بالا را نگاه کرد و لاک‌پشت را دید که با چشم‌های درشتش به او خیره شده است. فریدا با خودش گفت: «خیلی عجیب است.» سپس لاک‌پشت ناپدید شد.

فریدا زندگی در آسودگی و امنیت چاهش را دوست داشت؛ اینکه روزها می‌توانست سرش را بالا کند و دایره کوچک و کاملی از آسمان آبی را ببیند، باعث می‌شد احساس کند در امن و امان است. دوست داشت ابرهای متحرک و پرنده‌های رنگارنگی را که از آنجا می‌گذشتند تماشا کند. شب‌ها هم در خلوت چاه خود آسوده و راضی بود از اینکه می‌توانست به ماه یا به ستارگان درخشان آسمان چشم بدوزد.

اما لاک‌پشت چشم‌درشت آسودگی و امنیت‌خاطر فریدا را بر هم زد. فریدا از خود می‌پرسید: «این لاک‌پشت کیست؟ از کجا آمده و چرا از آن بالا توی چاه من را نگاه می‌کند؟»

او آن شب خواب لاک‌پشت را دید. در خواب او، لاک‌پشت سرخ‌رنگ بود. لاک‌پشت پنجه راستش را باز کرد و دانه‌ای زرّین در چاه انداخت. دانه در آب زلال چاه آرام گرفت؛ مثل خورشید می‌درخشید. فریدا، با اینکه

آغاز شگفتی

فریدا با بیرون آمدن از چاه تاریکش، از جهان تنگ و بسته خود پا به جهان وسیعی گذاشت که تجربیات بسیاری برایش به ارمغان آورد. وقتی تصمیم گرفت از چاه خود بیرون بیاید، دایره آسمانی که تمام عمرش زیر آن زندگی کرده بود وسعت پیدا کرد و به جهانی از مناظر، صداها، طعم‌ها و بوهای مختلف بدل شد. وقتی چشم‌های تنگ فریدا بازتر از قبل شد، کم‌کم دنیای شگفت‌انگیزی را دید که همیشه در آن زندگی کرده بود اما هیچ‌وقت آن را نشناخته بود.

تفکر با شگفتی شروع می‌شود، و شگفتی می‌تواند هم وجدآور باشد و هم گیج‌کننده.

وقتی چیزی را برای اولین بار می‌بینید یا برای اولین بار درباره چیزهایی که همیشه معتقد بودید درست‌اند شک می‌کنید، ممکن است احساس شگفتی کنید. وقتی حس حیرت و شگفتی به شما دست می‌دهد، ممکن است جهان امن و مطمئن‌تان ناگهان از میان برود. این همان چیزی است که وقتی فریدا چاهش را ترک کرد، برایش اتفاق افتاد.

وقتی هم چیزی شما را گیج می‌کند ممکن است حس شگفتی به شما دست بدهد. ممکن است شروع کنید به طرح کردن سؤال‌هایی راجع به چیزهایی که فرض می‌کردید می‌شناسید و می‌فهمید. سؤال‌هایی از این قبیل که «وجود چیست؟»، «عدد چیست؟»، «جهان از کجا آمده؟» و «چرا چیزها هستند به جای اینکه هیچ چیز نباشد؟»

اگر به طرح چنین سؤال‌هایی رو بیاورید، بی‌شک زندگی‌تان بسیار آشفته می‌شود. اما این امکان هم هست که کم‌کم در هر جا و هر چیزی شگفتی ببینید و بشنوید.

شاید یکی از بزرگ‌ترین منابع شگفتی، توانایی گفتن دو کلمه «وجود دارد» باشد. چه کسی می‌تواند از این واقعیت که «چیزها هستند به جای اینکه هیچ چیز نباشد» شگفت‌زده نشود و در حیرت فرو نرود؟

نظر متفکران دربارهٔ شگفتی

تکالیف در برابر خدایان و هموعان)، عدالت، معرفت، حقیقت، سیاست و مرگ. مهم نیست در سفر فلسفی‌تان در کدام نقطه باشید، حس شگفتی همیشه ادامه دارد.

ارسطو را مانند افلاطون از بزرگ‌ترین فیلسوفانی می‌دانند که تا به حال پا به جهان گذاشته‌اند. ارسطو در یونان به دنیا آمد و در هفده سالگی شاگرد افلاطون شد. او نیز مثل استادش عقیده داشت که به‌واسطهٔ شگفتی است که مردم شروع به فلسفه‌ورزی می‌کنند و همچنین می‌گفت کسانی هم که اساطیر را دوست دارند فیلسوف هستند، چون اساطیر دربارهٔ شگفتی‌ها نوشته شده‌اند. در نظر ارسطو، حیرت یا شگفتی مستلزم حس کنجکاوی اضطراب‌آور است. کنجکاوی می‌تواند اضطراب‌آور یا دردناک باشد چون باعث می‌شود پی ببرید که فهم و درکتان از بسیاری چیزها کامل نیست. به‌علاوه،

افلاطون، که در حدود سال ۴۲۸ ق.م. در آتن زاده شد، همچنان یکی از مهم‌ترین فیلسوفان در تاریخ فلسفهٔ غرب است. فیلسوف دیگری به نام **سقراط** الهام‌بخش افلاطون بود. سقراط شخصیت اصلی بسیاری از کتاب‌های افلاطون است که به مکالمات افلاطون معروف‌اند. آنها را مکالمات نامیده‌اند چون افلاطون در آنها انسان‌هایی مانند سقراط را در حال بحث و مکالمه دربارهٔ فلسفه نشان می‌دهد. به نظر افلاطون، سقراط فیلسوف نمونه است. سقراط در یکی از مکالمه‌های افلاطون، می‌گوید که شگفتی یا حیرت (*thauma*) یگانه سرآغاز فلسفه است. او می‌گوید شگفتی شبیه یک رنگین‌کمان است که ما را بالا می‌برد و به ذات الهی نزدیک می‌کند. به عقیدهٔ افلاطون شگفتی با احساس گم‌گشتگی، کنجکاوی و ترسی آمیخته به احترام در برابر برخی چیزها همراه است؛ چیزهایی مثل دینداری (انجام

می‌تواند باعث شود که تلاش کنید از آنچه نمی‌دانید سر در بیاورید. ارسطو برخلاف افلاطون معتقد بود شگفتی مرحله‌ای است که آن را پشت سر می‌گذارید.

نگرش‌های بسیار متفاوت به این جهان واحد وجود دارد. رمز ورود به آن جهان، شگفتی و شگفتی و باز شگفتی است. ماریارتی به مدد این بینش سرانجام به این شناخت رسید که دیدن، شگفتی است و شگفتی، دیدن است.

ویلیام بلیک، شاعر، هنرمند و حکاک انگلیسی، باور داشت که در کودکی‌اش فرشتگان را می‌دیده است. شگفتی در قلب شعر و هنر او بود. او نگرش بسیار گسترده‌ای به جهان داشت. در یکی از شعرهایش می‌نویسد که چگونه امکان دارد «جهانی را در دانه‌ای شن دید / و آسمانی را در گلی وحشی.»

جان ماریارتی، فیلسوف، شاعر و داستان‌نویسی ایرلندی بود. او معتقد بود اگر آماده نباشید در «آن جهان» پا بگذارید، به لحاظ فلسفی آمادگی ندارید در این جهان هم پا بگذارید. در نظر ماریارتی آن جهان و این جهان، یک جهان هستند، اما

مردان نابینا وفیل

قرن‌ها پیش

در روستای کوچکی در هند، شش مرد نابینا زندگی می‌کردند. یک روز صبح فیل آرامی در گشت‌وگذار خود وارد آن روستا شد. شور و هیجان زیادی در میان روستاییان افتاد، چون چنین اتفاقی بسیار نادر بود. مردان نابینا پیش از آن هرگز فیل ندیده بودند و می‌خواستند بدانند فیل چه شکلی است. آنها با علم به اینکه نمی‌توانستند فیل را ببینند، سعی کردند با استفاده از حس لامسه شکل آن را در خیال خود مجسم کنند. شش مرد نابینا را به طرف فیل راهنمایی کردند، و سپس آنها شروع به لمس کردن فیل کردند.

مرد اول که پای فیل را لمس کرده بود، گفت: «فیل شبیه ستون است.»

مرد دوم که دم فیل را لمس کرده بود، گفت: «نه، فیل شبیه طناب است.»

مرد سوم که خرطوم فیل را لمس کرده بود، گفت: «نه، این‌طور نیست! فیل شبیه شاخه ضخیم درخت است.»

مرد چهارم که گوش فیل را لمس کرده بود، گفت: «فیل شبیه بادبزنی بزرگ است.»

مرد پنجم که عاج فیل را لمس کرده بود، گفت: «فیل شبیه لوله‌ای بزرگ است.»

مرد ششم که شکم فیل را لمس کرده بود، گفت: «نه، همه شما اشتباه می‌کنید. فیل شبیه دیواری بزرگ است.»

شش مرد نابینا با عصبانیت با هم جروبخت می‌کردند و هر کدام مدعی بودند که حق با خودشان است و بقیه اشتباه می‌کنند.

جروبخت آنها همین‌طور داغ و داغ‌تر می‌شد که از قضا گذر مرد خردمندی به آنجا افتاد. او کنجکاو شد که بداند دلیل این همه جاروجنجال در میان آن شش مرد چیست. برای همین از آنها پرسید: «چرا با هم مشاجره می‌کنید؟» آنها جواب دادند: «نمی‌توانیم بر سر اینکه فیل چه شکلی است اتفاق نظر داشته باشیم.»

مرد خردمند پس از اینکه آنها تجربه‌های مختلف خودشان را از لمس فیل شرح دادند، مسأله را به آرامی برایشان توضیح داد.

«همه شما تا اندازه‌ای حق دارید. هر یک از شما فهم متفاوتی از شکل فیل دارید، چون عضو متفاوتی از فیل را لمس کرده‌اید. فیل همه ویژگی‌هایی را که گفتید، دارد.»

(این داستان از هند باستان می‌آید؛ در غرب به واسطه شعری از

جان گادفری ساکس در قرن نوزدهم شهرت بیشتری پیدا کرد.)

جست و جوگری در پرسش است



در این داستان هر یک از این مردان نابینا گمان می‌کرد که می‌داند فیل چه شکلی است چون قسمتی از او را با دستش لمس کرده بود. از آنجا که همگی تجربه مستقیمی از فیل داشتند، در ذهنشان درباره شکل فیل تردیدی نداشتند. مردان نابینا خبر نداشتند که فقط تجربه محدود یا کوتاه‌بینانه‌ای از فیل داشتند. به فکر هیچ کدامشان نرسید که به شخص کناری خود رو کند و این سؤال ساده را از او بکند که «تجربه تو از این فیل چیست؟» اگر این مردان نابینا این سؤال ساده را از هم کرده و بعد به جواب یکدیگر گوش داده بودند، آیا تصور بهتری از ویژگی‌های فیل نداشتند؟

مردان نابینا تجربه محدودی از فیل داشتند. ما هم مثل آنها تجربه محدودی از دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، داریم. هرچه بیشتر آماده طرح پرسش باشیم و به تجربه‌های دیگران گوش بدهیم، فهمان از جهان گسترده‌تر می‌شود.

نظر متفکران درباره

پرسشگری

* درباره انسان‌هایی که آنها را پدید آورده‌اند، چه می‌گویند؟ «این‌گونه پرسش‌ها باعث می‌شوند از خودمان بپرسیم آیا ارزش‌های اخلاقی ما نگرشی سالم به جهان به ما می‌دهند یا نگرشی ناسالم.»

فریدریش نیچه، فیلسوفی آلمانی بود. او هم مثل سقراط متفکری فوق‌العاده بود که پرسش‌های بسیار آشفته‌کننده‌ای مطرح می‌کرد. اگر سقراط با پرسش‌هایش مایهٔ دردسر یونانی‌ها بود، نیچه هم مایهٔ دردسر اروپایی‌های دوران مدرن بود. نیچه در مورد خودش می‌گفت که انسان نیست دینامیت است! حق با او بود. بینش‌ها و پرسش‌های نیچه انفجاری بودند و هنوز هم انفجاری‌اند. بینش‌های او ارزش‌ها، آرمان‌ها و مفاهیمی را که انسان مدرن به آنها دلبستگی داشت، منفجر کرد. به واسطهٔ نیچه، فهم ما از موضوعاتی مانند خدا، نفس، انسان، عقل و ارزش‌های اخلاقی به زمین کوبیده شده و از هم پاشیده است. ارزش‌های اخلاقی به ما کمک می‌کنند دربارهٔ درستی یا نادرستی امور داوری کنیم. نیچه پرسش‌هایی مطرح می‌کرد نظیر «ارزش‌های اخلاقی ما از کجا می‌آیند؟» و «این اخلاقیات

موش ایستاده



در سرزمینی نه‌چندان دور، قبیله‌ای از موش‌های بسیار پرمشغله زندگی می‌کردند. برای این موش‌ها زندگی کردن به معنای مشغله بود. از لحظه‌ای که بیدار می‌شدند تا لحظه‌ای که به خواب می‌رفتند، سرشان بی‌نهایت شلوغ بود. مشغله نداشتن پذیرفتنی نبود و به هر موشی که مشغول کاری نبود با شک و سوءظن نگاه می‌کردند. با این حال، هیچ موشی تا آن وقت نپرسیده بود که چرا مشغله داشتن مهم است. هیچ موشی به غیر از موش عجیب.

حُب، موش عجیب هیچ‌وقت واقعاً اهمیت یک زندگی فعال و پرمشغله را زیر سؤال نبرد. بلکه خودش تبدیل به سؤال شد. رفتار موش عجیب موش‌های دیگر را وادار می‌کرد خودشان را زیر سؤال ببرند – و آنها از این کار هیچ خوششان نمی‌آمد.

موش عجیب را «عجیب» می‌دانستند چون در شلوغ‌ترین ساعات روز، مشغول هرچه بود، دست از کار می‌کشید و روی دو پایش می‌ایستاد و گردنش را دراز و گوش‌هایش را تیز می‌کرد و شروع می‌کرد به گوش دادن. موش عجیب که غرق در گوش دادن بود، گاهی انگار محو صدایی می‌شد که هیچ‌یک از موش‌های دیگر نمی‌توانستند آن را بشنوند.

آدورنو، تئودور دبلیو (۱۹۰۳-۱۹۶۹) منتقد اجتماعی و رهبر پیشرو مکتب فرانکفورت و از تأثیرگذارترین فیلسوفان قرن بیستم بود. آدورنو به شدت منتقد فرهنگ عامیانه بود و از بیشتر موسیقی‌ها و فیلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی گله می‌کرد. او معتقد بود که در کل، موضوع فرهنگ در جامعه سرمایه‌داری نه فرهنگ بلکه پول درآوردن است. او معتقد بود در مورد علم و پیشرفت‌های تکنولوژیک هم این‌طور است: آنها نه به خاطر کمک به بشر بلکه به دلیل ارزش مالی و مبادله‌ای‌شان ارزشمند شمرده می‌شوند. بعضی از مشهورترین کتاب‌های آدورنو عبارت‌اند از: **دیالکتیک روشنگری، یادداشت‌هایی بر ادبیات و دیالکتیک منفی**. در صفحه ۲۲۴ اطلاعات بیشتری درباره او می‌یابید.

آگوستین قدیس هیپوبی (۴۳۰-۳۵۴ م.) الهیات‌دان و فیلسوف مسیحی بود که در الجزیره امروزی در کرانه شمالی افریقا به دنیا آمد. پدر و مادر آگوستین می‌خواستند پسرشان تحصیلات خوبی داشته باشد، اما آگوستین بیشتر به عیش و تفریح علاقه داشت. با اینکه زیاد خوش می‌گذراند، با خودش فکر کرد می‌تواند از معرفتش استفاده کند و زندگی بهتری داشته باشد. او کتاب مقدس را برداشت و قطعه‌ای از آن را خواند که می‌گفت می‌توان شبیه به عیسی زندگی کرد. آگوستین از آن به بعد زندگی خود را به عشق ورزیدن به خدا، ساده‌زیستی و دستگیری از فقرا و نیازمندان اختصاص داد. آثار فراوان او، از جمله **شهر خدا و اعترافات**، به گسترش تعالیم مسیحی در طول صدها سال کمک کرد. در صفحه ۹۳ اطلاعات بیشتری درباره او می‌یابید.

ارسطو (۳۲۲-۳۸۴ ق.م.) فیلسوف و دانشمند یونانی متولد شهر باستانی استاگیرا بود. پدرش پزشک بود، و وقتی ارسطو بزرگ شد به طبیعت و آناتومی علاقه‌مند شد. او بعدها وارد آکادمی افلاطون شد و شاگرد سرآمد او شد. در آنجا به ایده‌های جدید زیادی در این باره رسید که چگونه باید به مطالعه جهان پرداخت. او دوست داشت یادداشت‌های مفصلی درباره محیط اطراف خود بنویسد. حتی حیوانات را تشریح می‌کرد تا آناتومی و اعضای بدن آنها را بشناسد. این گونه کارهای ارسطو پایه‌های علم مدرن امروز را پیریزی کرد. ارسطو مربی اسکندر مقدونی در جوانی بود که بعدها یکی از بزرگ‌ترین امپراتوری‌های جهان را پدید آورد. در صفحات ۲۲، ۴۶، ۵۵ و ۱۰۳ اطلاعات بیشتری درباره او می‌یابید.

اسمیت، آدام (۱۷۹۰-۱۷۲۳) فیلسوف اخلاق و اقتصاددانی اسکاتلندی بود که اغلب پدر اقتصاد مدرن خوانده شده است. اسمیت کتابی به نام **ثروت ملل** نوشت که در آن می‌گوید هر کس باید کاری بکند که برای خودش بهترین کار است. او معتقد بود اگر همگان این‌طور عمل کنند، به تدریج جوامع بزرگ‌تر و کمی بعد کل کشور وضع بهتری پیدا خواهد کرد. اسمیت به این واقعیت هم پی برد که دارایی فراوان و ثروت زیاد می‌تواند به نابرابری‌های بسیاری منجر شود. به عقیده اسمیت به ازای هر شخص بسیار ثروتمند دست‌کم باید پانصد فقیر وجود داشته باشد. متأسفانه این نابرابری از آن زمان تا همین امروز ادامه دارد. در صفحه ۱۳۷ اطلاعات بیشتری درباره او می‌یابید.